

فلسفه علم فقه

(تعریف، ساختار و اولویتهای پژوهش)

سعید ضیائی فر*

چکیده

در این مقاله به سه مطلب درباره فلسفه علم فقه پرداخته شده است: در مطلب اول تلاش شده است تا با استقصایی نه چندان کامل، کاربردهای سه واژه «فلسفه»، «علم» و «فقه» توضیح داده شود، سپس معنا و مراد از این سه واژه بیان شود و سرانجام تعریفی از فلسفه علم فقه ارائه گردد.

در مطلب دوم پس از بیان ویژگیهای ساختار مطلوب در یک علم، ساختار کلی فلسفه علم فقه در یک مقدمه و چهارده محور اصلی پیشنهاد شده است. در مطلب سوم اولویتهای پژوهشی در محورهای پیشنهادی بررسی شده، و پس از بیان معنا و اقسام اولویت، سه ملاک به عنوان اولویت پژوهش مطرح گردیده است و بر اساس این ملاکها، محورهای دارای اولویت در بحث فلسفه فقه بررسی شده است.

کلید واژهها

فلسفه، علم، فقه، فلسفه مضاف، علم درجه دوم، ساختار علم، ویژگیهای ساختار مطلوب، اولویت.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



نقد و نظر / سال دوازدهم / شماره سوم و چهارم، ۲۷۳

۱. تعریف فلسفه علم فقه

برای تعریف فلسفه علم فقه در آغاز باید کاربردها و اصطلاح‌های هر یک از مفردات را توضیح دهیم:

الف) فلسفه

فلسفه در لغت به معنای «دوست داشتن حکمت و معرفت» است^۱ و کاربردها و اصطلاح‌های گوناگونی دارد:

(۱) همه دانش‌های حقیقی: از زمان سقراط واژه «فلسفه» در برابر «سفسطه» بر همه دانش‌های حقیقی؛ مانند فیزیک، شیمی، طب، هیأت، ریاضیات و الاهیات اطلاق می‌شد در مقابل فلسفه به این اصطلاح، علوم قراردادی و نقلی مانند صرف و نحو و دستور زبان، تاریخ و لغت قرار دارد.^۲ دانش‌های حقیقی به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شد، دانش‌های نظری به الاهیات، ریاضیات و طبیعیات و دانش‌های عملی به اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم می‌شد.

(۲) همه دانش‌های عقلی و غیر تجربی: گاه واژه فلسفه به دانش‌هایی اشاره دارد که از راه‌هایی غیر از راه‌های تجربی به دست می‌آید، خواه از راه شهود و درون‌نگری به دست آمده باشند همانند بسیاری از قواعد منطقی و ریاضی و خواه از راه استدلال عقلی همچون بسیاری از مسائل الاهیات.^۳

مقابل فلسفه در این اصطلاح و کاربرد، علومی قرار دارند که از راه تجربه به دست می‌آیند؛ همانند زیست‌شناسی، شیمی و... که از مصداق طبیعیات است، این اصطلاح پس از رنسانس رواج یافت.

(۳) الاهیات یا مابعدالطبیعه: به‌طور خاص یکی از کاربردهای رایج فلسفه، کاربرد آن در خصوص الاهیات؛ یعنی یکی از اقسام شش‌گانه فلسفه به معنای اول و یکی از اقسام سه‌گانه حکمت نظری است به این فلسفه، الاهیات بالمعنی‌الاعم (در مقابل الاهیات به معنای اخص؛ یعنی خصوص مباحث خداشناسی) به‌طور خاص فلسفه اولی، فلسفه علیا، علم اعلی، علم کلی، مابعدالطبیعه و متافیزیک می‌گویند.^۴



۴) هدف و فایده: گاهی فلسفه به معنای علت غایی و فائدهٔ یک عمل به کار می‌رود؛ برای مثال وقتی می‌پرسیم فلسفهٔ این کار چیست؟ به این معنا است که چه هدف و غایتی از انجام آن مدنظر بوده است؟ فلسفهٔ احکام نیز یکی از مصادیق این معناست؛ یعنی اهداف و فایده‌هایی که بر یک حکم بار می‌شود.

۵) تلاش عقلانی: گاهی فلسفه به معنای مطلق تلاش عقلانی دربارهٔ یک چیز است چه این تلاش عقلانی به صورت یک رشته علمی درآمده باشد و چه این که به صورت یک رشته علمی درنیامده باشد، و خواه این تلاش عقلانی دربارهٔ یک رشته علمی باشد یا این که دربارهٔ دین یا فن یا هنر و ... باشد.

فلسفه‌های مضاف که چندی است رواج یافته‌اند، یکی از مصادیق همین معنا است و مراد از فلسفه در فلسفهٔ علم فقه همین معناست نه معانی پیشین.

فلسفهٔ مضاف و علوم درجهٔ دوم

مراد از فلسفهٔ مضاف، رشته علمی‌ای است که موضوع آن یک رشته علمی دیگر و یا دین، فن و یا هنر است؛ ولی علوم درجهٔ دوم به طور خاص، رشته‌های علمی‌ای را در بر می‌گیرد که موضوع آن رشته علمی دیگری است و به شناسایی آن رشته علمی می‌پردازد با توجه به دو ملاک و تعریف پیش گفته، فلسفهٔ علم فقه هم از زمرهٔ فلسفه‌های مضاف به حساب می‌آید و هم علم درجهٔ دوم است.

ب) علم

«علم» در لغت به معنای دانستن، دریافتن، ادراک کردن است^۵ و به چند معنا به کار می‌رود:

۱) مطلق آگاهی اعم از حضوری و حصولی: یکی از کاربردهای علم به این معنا جایی است که مقسم برای تقسیم علم به حضوری و حصولی قرار می‌گیرد.^۶

۲) خصوص علم حصولی، اعم از این که مفید یقین باشد یا نه. در تعریف علم به «حضور صورة الاشياء عند العقل»^۷ همین معنا مدنظر است.





۳) علم حصولی که مفید قطع و سکون نفس است که در تعریف علم به «ما یقتضی سکون النفس»^۸ این معنا مد نظر است.

۴) خصوص علم حصولی قطع آور از روی دلیل، چه این که مطابق واقع باشد یا نباشد. برخی گفته‌اند که مراد از علم در اصل زبان عربی به همین معناست در مقابل ظن که به معنای اعتقادی که به دلیل و مستند نیست.^۹

۵) خصوص علم حصولی قطع آور از روی دلیل که مطابق با واقع باشد. معرفت‌شناسانی که علم و معرفت را به «باور صادق موجب» تعریف کرده‌اند.^{۱۰} علم را در همین معنا به کار برده‌اند.

۶) مجموعه گزاره‌هایی که بر محوری گرد هم آمده و تدوین یافته و نامی از آن حکایت می‌کند. اعم از این که از راه تجربه به دست آمده باشند یا از راه‌های دیگر چون استدلال عقلی یا شهود یا درون‌نگری و... برخی درباره این معنا آورده‌اند: «لفظ علم ... بر نام‌های علوم تدوین یافته نظیر نحو و فقه اطلاق می‌شود»^{۱۱}

۷) علم به این معنا موضوع، مسائل، غایت و مبادی و ... دارد^{۱۲} و از آن به رشته علمی (discipline) تعبیر می‌شود.

۸) خصوص رشته علمی‌ای که از راه تجربه حسی به دست آمده است. این معنا از علم پس از رنسانس در غرب رواج یافت و به صورت خاص پوزیتیویست‌ها از «علم» همین معنا را مراد می‌کنند واژه science در انگلیسی برای این معنا به کار می‌رود.

مراد از علم در این نوشتار همان رشته علمی است که از هر یک از راه‌های عقلی، شهودی، درون‌نگری یا متون دینی به دست آمده است (معنای ششم).

علم به این معنا هدف، مبادی، موضوع، مسائل، منابع و روش دارد و به همین معنا فقه یک رشته علمی است و می‌توان به بررسی و تحلیل عقلانی آن پرداخت و به تعبیر دیگر، آن را موضوع علم دیگری قرار داد و فلسفه علم فقه را تدوین کرد.

ج) فقه

در لغت به معنای مطلق فهمیدن یا فهمیدن دقیق است و در اصطلاح در دو معنای موسع و مضیق به کار رفته است:

۱) فهم مطلق آموزه‌های دین اعم از آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی

۲) فهم خصوص احکام شرعی فرعی

نسبت میان این دو معنا عموم و خصوص مطلق است معنای اول در صدر اسلام رواج داشت؛ به گونه‌ای که مراد از «فقه» و مشتقات آن (فقیه، تفقه و ...) در روایات، غالباً همان معنای اول است^{۱۳} و اراده معنای دوم از واژه فقه به قرینه‌ای نیاز داشته است؛ برای نمونه در حدیث نبوی «من حفظ من امتی اربعین حدیثاً بعثه الله یوم القیامه فقیهاً عالماً»،^{۱۴} فقیه فقط به معنای عالم به حلال و حرام نیست؛ بلکه کسی است که به همه آموزه‌های دینی اشراف دارد. فقه به مرور زمان در معنای «علم به احکام شرعی و فرعی» متعین گشت که این معنا تاکنون مصطلح بوده و رواج دارد و در واقع از زمانی که فقه به صورت یک رشته علمی مدون نمایان گشت به همین معنای دوم به کار رفت و در همین معنا مصطلح گشت که تاکنون نیز به همین معنا رواج دارد.

گرچه فقه اکنون در علم به احکام شرعی فرعی مصطلح شده، اما دو کاربرد موسع و مضیق دارد:

۱) علم به احکام شرعی فرعی، به گونه‌ای که دلیل تفصیلی هر مسئله فقهی در دست باشد که در اصطلاح به «فقه استدلالی» معروف است که کتاب‌هایی همچون مبسوط شیخ طوسی، تذکره الفقها علامه حلی، جواهر الکلام شیخ محمدحسن نجفی به این معنا کتاب فقهی اند.

۲) علم به احکام شرعی فرعی بدون دلیل تفصیلی هر مسئله‌ای که در اصطلاح به آن «فقه فتوایی» گویند؛ همانند النهایة فی مجرد الفقه و الفتوی شیخ طوسی، تبصرة المتعلمین علامه حلی و نجات العباد شیخ محمدحسن نجفی. مراد از فقه در این نوشتار معنای اول است نه خصوص معنای دوم که صرفاً به فتاوا و نتایج تلاش فقهی می‌پردازد.

بنابراین، فلسفه علم فقه رشته‌ای علمی است که به بررسی فقه، به عنوان یک رشته علمی، از نظر موضوع، مسائل، اهداف، منابع، روش‌ها، گرایش‌ها و... می‌پردازد.

۲. ساختار فلسفه فقه

پیش از پرداختن به ساختار فلسفه فقه توضیح دو نکته ضروری است:

الف) ساختار یک علم محورهای اصلی‌ای است که مسائل یک علم بر اساس ارتباط منسجم و منطقی بر گرد آنها به منظور تامین اهداف علم سامان یافته‌اند؛ برای نمونه هدف اصلی علم اصول





تهیه و تأمین ضوابط و قواعد استنباط احکام شرعی است. ساختار علم اصول محورهای اصلی علم اصول را در بر می‌گیرد و به نام‌هایی چون مقصد، فصل، مبحث به ترتیب ریز و ریزتر می‌شود تا مسائل علم را در درخت‌واره‌ای در برگیرد و ارتباطی منطقی و منسجم میان مسائل علم به منظور تأمین هدف مذکور برقرار نماید.

بنابر این که هدف فلسفه فقه، شناسایی، تحلیل و بررسی عقلانی علم فقه باشد ساختار آن، محورهای اصلی‌ای خواهد بود که در شناخت، تحلیل و بررسی عقلانی علم فقه لازم است. طبعاً محورهای لازم عبارتند از: تعریف، موضوع، اهداف، قلمرو، مرزهای علم با علوم هم‌سنخ و مشابه، رتبه منطقی علم و علوم مرتبط با آن، جایگاه علم در میان علوم، مبانی، منابع، روش‌ها، ساختار، مکاتب و گرایش‌های درون علم و سرانجام تحولاتی که یک علم در طول تاریخ داشته است.

ب) روشن است که رشته‌های علمی مستقل به مرور زمان شکل گرفته و به تدریج از جنبه‌های مختلف از جمله از لحاظ ساختار - کامل و کامل‌تر شده‌اند؛ برای نمونه دانشمندان رساله‌هایی در یک یا چند باب از ابواب فقهی به رشته تحریر درآوردند سپس فقه در قالب کتاب‌های کوچک تدوین شد^{۱۵} و بعد از آن ابواب فقهی بیشتر و مسائل آن زیادتر گردید و ساختاری برای آن پی‌ریزی شد. در آغاز، فقه ساختار کامل و منسجمی نداشت و تنظیم مسائل فقهی در ابواب مختلف بیشتر تابع عناوین موجود در آیات و روایات بود^{۱۶} برای نمونه در ساختار کتاب مفتح و هدایه شیخ صدوق و مفتحه شیخ مفید، چنین مطلبی آشکارا به چشم می‌خورد، ولی بعداً شکل کلی هم پیدا کرد، این مطلب در ساختارهای ارائه شده توسط سلار و حلبی به چشم می‌خورد و در ساختار ارائه شده از سوی محقق حلّی در شرایع الاحکام کامل می‌شود. وی فقه را در چهار بخش کلی عبادات، عقود، ایقاعات و احکام ساختار بندی می‌کند و برای هر بخش زیر مجموعه‌هایی در نظر می‌گیرد با اینکه این ساختار از سوی بسیاری از فقیهان پذیرفته شده است، ولی نقدهایی نیز بر آن وارد شده است.^{۱۷} و پس از وی ساختارهای دیگری برای علم فقه پیشنهاد شده است.^{۱۸}

انتظار ارائه ساختاری کامل و مطلوب در آغاز تدوین هر رشته علمی انتظاری بسیار بالا و فوق‌العاده است. بنابراین، باید ویژگی‌هایی را برای ساختار مطلوب در نظر داشت و تلاش کرد تا با ارائه آن و بحث و گفت‌وگو به تدریج به آن دست یافت. از همین رو جا دارد ابتدا ویژگی‌های ساختار مطلوب را ذکر کنیم:

۱) همه مسائل اصلی یک رشته علمی را در برداشته باشد و تا آن‌جا که ممکن است جامع باشد؛

۲) در بردارندهٔ مسائل علم دیگری نباشد و به اصطلاح، مانع اغیار باشد البته، اگر یک رشته علمی پاسخ گوی نیازها و رسالت‌هایی که برای آن رشته علمی در نظر گرفته شده است، نباشد و درصدد باشیم آن رشته علمی را با توجه به رسالتی که دارد توسعه دهیم می‌توان از مسائل علم دیگر استفاده کرد؛ بلکه تمام مسائل یک علم را بخشی از علم مطلوب و مورد نیاز قرار داد.

۳) دست کم میان سر فصل‌ها و محورهای اصلی آن انسجام و نظم منطقی وجود داشته باشد.

۴) افزون بر نظم منطقی، پاسخ گوی نیازها و انتظاراتی باشد که از آن رشته علمی در هر زمان انتظار می‌رود.

۵) تا آن جا که ممکن است دست‌یابی به مسائل آسان و سریع باشد؛

۶) در علوم درجهٔ دوم به همهٔ جنبه‌های رشته علمی که موضوع و متعلق آن است، بپردازد. با توجه به این ویژگی‌ها می‌توان ساختار زیر را برای مباحث فلسفهٔ فقه ارائه داد:

الف) مباحث مقدماتی

- ۱) تعریف فلسفهٔ فقه و تفاوت آن با فلسفهٔ احکام
- ۲) نسبت فلسفهٔ فقه با علم اصول
- ۳) موضوع فلسفهٔ فقه
- ۴) روش فلسفهٔ فقه
- ۵) اهداف و فایده‌های فلسفهٔ فقه
- ۶) رویکردها در پرداختن به فلسفهٔ فقه (رویکرد توصیفی، رویکرد تحلیلی، رویکرد انتقادی)
- ۷) پیشینهٔ مباحث فلسفهٔ فقهی در فقه، اصول فقه، کلام و ...
- ۸) علوم مرتبط با فلسفهٔ فقه (کلام، اخلاق، فلسفهٔ دین، فلسفهٔ اخلاق، فلسفهٔ حقوق و...)

ب) مسائل فلسفهٔ فقه

- ۱) تعریف علم فقه
- ۲) موضوع علم فقه





- ۳) اهداف علم فقه (دنیوی یا اخروی یا دو بعدی بودن فقه / فردی یا اجتماعی یا دو بعدی بودن / مادی یا معنوی یا دو بعدی بودن فقه / اهداف فقه و مقاصد شریعت / راه‌های کشف اهداف و مقاصد و ...).
- ۴) قلمرو علم فقه (فقه و اعمال جوارحی، فقه و اعمال جوانحی، فقه و نظریه‌پردازی فقه و نظام سازی، فقه و برنامه ریزی، فقه و وضعیت‌ها و ...).
- ۵) تفاوت علم فقه با علوم هم‌سنخ (شاخه‌های مختلف حقوق، اخلاق دینی و غیردینی و علوم تربیتی).
- ۶) رتبه منطقی فقه و علوم مرتبط با فقه (اصول، رجال و درایه، تفسیر، علوم حدیث، تاریخ فقه تاریخ جاهلیت و تاریخ صدر اسلام، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و ...).
- ۷) فنون مرتبط با فقه (فن موضوع شناسی، فن مقصدشناسی، فن مذاق شناسی، فن تطبیق قواعد و ...).
- ۸) جایگاه فقه در میان علوم دینی
- ۹) مبانی علم فقه
- الف) مبانی کلامی و دین شناسی؛
- ب) مبانی صدور؛
- ج) مبانی تفسیر متنی.
- ۱۰) منابع علم فقه
- الف) انواع منابع (منابع اصلی و فرعی)؛
- ب) ترتیب و جایگاه منابع؛
- ج) تعامل منابع (تعاضد، تبیین‌گری، تکمیل‌گری، جهت‌دهی، تعارض و ...).
- د) میزان استفاده از منابع در حوزه‌های مختلف (عبادات، معاملات، سیاسیات و ...).
- ه) کیفیت شمول نسبت به مباحث فقهی (شمول کلی و کلان، شمول جزئی و ...).
- ۱۱) روش‌های علم فقه (روش‌های نقلی - تعبدی محض / روش‌های تعقلی - استدلالی، روش‌های کلان‌نگر و نظام‌مند / روش‌های جزئی‌نگر و غیرنظام‌مند و ...).
- ۱۲) ساختارهای علم فقه (ساختارهای موجود، ویژگی‌های ساختار مطلوب و ساختار مطلوب پیشنهادی و ...).

۱۳) مکاتب و گرایش‌های علم فقه (مکاتب و گرایش‌های فردگرا/ مکاتب و گرایش‌های جمع‌گرا، مکاتب و گرایش‌های عقل‌گرا/ مکاتب و گرایش‌های عرف‌گرا و ..
۱۴) تحولات علم فقه

الف) انواع تحولات (تحولات ساختاری، تحولات روشی، تحولات از نظر منابع، تحولات از نظر مبانی، تحولات از نظر گسترش مباحث، تحولات از نظر عمق‌یافتن مباحث و ...)

ب) عوامل تحوّل علم فقه (روحیات و خصلت‌های شخصیتی و اخلاقی فقیه، تحولات علوم تاثیرگذار بر فقه، شرایط اجتماعی و سیاسی و ...).

۳. اولویت‌های پژوهش در فلسفه فقه

پس از روشن شدن محورهای اصلی فلسفه فقه نوبت به بررسی محور سوم می‌رسد، ولی قبل از آن لازم است به معنای اولویت، اقسام آن و ملاک‌های اولویت اشاره کنیم.

معنای اولویت

اولویت معنایی اضافی است و از سنجش امری نسبت به امر دیگر به دست می‌آید. معنای اولویت این است که چیزی در مقایسه با چیز دیگر از اهمیت و مطلوبیت بیشتری برخوردار است.

اقسام اولویت

اولویت به سه صورت متصور است؛ چرا که مطلوبیت بیشتر امری نسبت به امر دیگر از دو حال خارج نیست یا در مقام شناخت (و یا ملاحظه) همه جهات مطلوبیت، شناسایی (و یا ملاحظه) می‌شود یا صرفاً به شناخت (و یا ملاحظه) برخی مزایا بسنده می‌شود. در هر دو صورت یا یکی فاقد مزیت است و دیگری همه مزایای مدنظر را دارد یا هر یک مزایایی دارند، در صورت دوم اگر مزایای طرفین برابر باشند اولویتی در کار نخواهد بود و گرنه اولویت محقق خواهد شد؛ بنابراین اقسام به ترتیب زیر خواهد بود:



الف) اولویت مطلق: اولییتی است که یک امر بر دیگری از همه جهات برتری دارد، چه اینکه همه جهات مزیت یا برخی از جهات شناسایی (ویا ملاحظه شود).

ب) اولویت من حیث المجموع: آن اولییتی است که همه جهات مزیت، شناسایی (ویا مورد ملاحظه) قرار گیرد و در مجموع یکی از دو امر بر دیگری غلبه داشته باشد.

ج) اولویت نسبی: اولییتی است که فقط برخی مزایا شناسایی می‌شود و از آن جهات شناسایی شده یکی بر دیگری ترجیح دارد. هرچند اگر همه مزایا شناسایی شود، ممکن است دیگری ترجیح داشته باشد.

مراد ما از اولویت در این نوشتار اولویت نسبی است. از این رو، هر یک از ملاک‌های اولویت را به صورت جداگانه مطرح می‌کنیم.

ملاک‌های اولویت

در این جا مهم ترین ملاک‌های اولویت را به ترتیب اهمیت ذکر می‌کنیم.

الف) تأثیرگذاری بر علم فقه

یکی از ملاک‌های اولویت پژوهش، تأثیرگذاری بر علم فقه است. بدین معنا که تحولات مهمی را در علم فقه به همراه می‌آورد. برای نمونه، اگر کسی علم فقه را صرفاً علمی اخروی دانست، بسیاری از مباحثی که صرفاً دنیوی است از علم فقه به کنار گذاشته خواهد شد همان‌طور که برای مثال نوع اتخاذ موضع در مبانی کلامی و دین‌شناختی در علم فقه تأثیر فراوان می‌گذارد و استنباط فقهی را متفاوت می‌سازد.^{۱۹} به این ملاک مباحث اهداف علم فقه، قلمرو علم فقه، مبانی علم فقه و برخی از مباحث منابع علم فقه از اولویت برخوردارند.

به نظر می‌رسد که در مجموع از میان مباحث مذکور، مبانی علم فقه نقش بیشتری در علم فقه می‌تواند داشته باشد در رتبه بعد اهداف علم فقه را می‌توان تأثیرگذارتر دانست و پس از آن منابع علم فقه و قلمرو فقه قرار دارند.



ب) عدم سابقه پژوهش مستقل

یکی از ملاک‌هایی که پژوهش در یکی از محورها را مهم‌تر می‌نماید، عدم سابقه پژوهشی است. در برخی از محورهای پیش‌گفته یا اصلاً سابقه پژوهش و تحقیق وجود ندارد یا سابقه تحقیق در آن اندک است.

به این ملاک اهداف علم فقه، قلمرو علم فقه، تفاوت علم فقه با علوم هم‌سنخ، برخی از زیر فصل‌های منابع علم فقه؛ نظیر تعامل منابع با یک‌دیگر، برخی از مبانی علم فقه، روش‌های علم فقه، مکاتب و گرایش‌های علم فقه، اولویت تحقیق دارند و به این ملاک لازم است درباره آنها تحقیق صورت گیرد.

ج) اکتفا به دیدگاه‌های رایج و مشهور

در برخی از محورهای پیش‌گفته یک دیدگاه مشهور و رایج شده است؛ در حالی که می‌توان دیدگاه‌های دیگری را هم مطرح کرد بلکه شاید بتوان دیدگاه‌های دیگر را ترجیح داد از این‌رو تحقیق در برخی از محورها به این ملاک، اولویت بیشتری دارد؛ برای نمونه دیدگاه رایج این است که موضوع علم فقه «فعل فرد مکلف» است ولی آیا می‌توان موضوع علم فقه را وسیع‌تر دانست به گونه‌ای که هم فعل فرد مکلف را دربرگیرد و هم این که فقه احکامی را برای «جامعه به ماهی جامعه» صادر نماید. همچنین در تلقی بسیاری از فقیهان، قلمرو فقه به اعمال ظاهری و جوارحی اختصاص دارد.^{۲۰} ولی آیا می‌توان تعریفی از فقه ارائه داد و رسالتی برای آن ترسیم کرد که اعمال جوانحی را هم دربرگیرد. همچنین رسالت فقه در تلقی بیشتر فقیهان تاکنون بیان احکام بوده است^{۲۱} و عهده‌دار نظام‌سازی، نظریه‌پردازی، برنامه‌ریزی و ... نبوده است ولی آیا می‌توان قلمرو فقه را به گونه‌ای توسعه داد که نظام‌ها را کشف (یا ساخته و پرداخته)^{۲۲} کند یا نظریه‌پردازی در عرصه‌های مختلف را نیز عهده‌دار شود و یا در زمینه برنامه‌ریزی دست‌کم شاخص‌های کلی برنامه مطلوب دینی ارائه کند.

به این ملاک مباحثی نظیر قلمرو علم فقه، علوم مرتبط با فقه و ساختار علم فقه از اولویت پژوهشی برخوردارند.



در بحث «قلمرو فقه» تنها به دیدگاه‌های رایج بسنده شده است و پرسش‌های مذکور درباره قلمرو علم فقه یا مطرح نشده است یا در صورت طرح، بررسی نشده است. درباره «ساختار علم فقه» دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده، اما کمتر دلیل و منطقی آنها ذکر شده است و دلیل آنها نیز که دلیل تقسیم‌بندی خود را ذکر کرده‌اند چندان موجه به نظر نمی‌آید و به بحث و بررسی بیشتری نیاز دارد، بگذریم از این مطلب که بسیاری از فقه‌آموزان و فقه‌پژوهان نسبت به دیگر ساختارها کم اطلاع بلکه گاهی بی اطلاع‌اند.

برخی فقیهان در «کتاب القضا»^{۲۳} به مناسبت شرط اجتهاد قاضی و برخی از اصولیان در بحث «اجتهاد و تقلید»^{۲۴} به «علوم مرتبط با فقه» پرداخته‌اند. در دیدگاه رایج، علوم ادبی، منطق، اصول، رجال از علوم مرتبط و تأثیرگذار بر علم فقه‌اند.^{۲۵} ولی برخی علوم دیگری همانند علم کلام، تفسیر و حدیث را به جمع این علوم افزوده‌اند^{۲۶} و حتی برخی از فقیهان معاصر علوم مرتبط با فقه را تا پانزده علم رسانیده‌اند.^{۲۷}

به هر حال، غیر از دیدگاه رایج دیدگاه‌های دیگری هم در علوم مرتبط با فقه وجود دارد که نیازمند بررسی است به‌ویژه از نظر تفکیک میان علمی که باید در آنها صاحب‌نظر بود. نظیر علم اصول فقه از نظر بسیاری از دانش‌وران علم فقه - و علمی که لازم نیست فقیه در آنها صاحب‌نظر باشد - همچون علم لغت - و نیز تفکیک میان علوم مؤثر در حکم‌شناسی و علوم مؤثر در موضوع‌شناسی و دیگر تفکیک‌هایی که به بررسی مفصل نیاز دارد.^{۲۸}

با توجه به سه ملاک پیش‌گفته که البته همه ملاک‌ها در این زمینه نیست، از مباحث مطرح شده در این ساختار پیشنهادی به ترتیب اهمیت پژوهش در مباحث زیر از اولویت بیشتری برخوردار است: قلمرو علم فقه، اهداف علم فقه، مبانی علم فقه، منابع علم فقه، مرزهای جدایی فقه از علوم هم‌سنخ، روش‌ها و مکاتب علم فقه، علوم تأثیرگذار بر علم فقه و ساختار علم فقه. امید است با روشن شدن نسبی معنای «فلسفه علم فقه» و ارائه دورنمایی کلی از ساختار آن و عرضه ملاک‌ها و محورهایی از اولویت‌های پژوهشی آن در آینده شاهد تحقیق‌های مستقل و مبسوط در حوزه دانش نوظهور فلسفه فقه باشیم.



پی‌نوشت‌ها

۱. نك: لويس معلوف، المنجد، دارالمشرق، بيروت، چاپ بیست و سوم، ۱۹۸۶م.
۲. برای نمونه نك: مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ و همچنین نك: محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۶-۲۷.
۳. نك: محمد تقی مصباح یزدی، همان، ص ۶۸.
۴. نك: مرتضی مطهری، همان؛ پل فولکیه، فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، ص ۱، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰؛ و عبدالکریم سروش، علم چیست؟ فلسفه چیست؟، چاپ دوازدهم، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵، ص ۴۴.
۵. برای نمونه نك: علی اکبر دهخدا، لغتنامه، «علم».
۶. برای نمونه نك: علامه طباطبایی، نه‌ایه الحکمه، ص ۲۳۶-۲۳۷ (موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق).
۷. برای نمونه نك: محمد صدرالدین شیرازی، رساله التصور و التصدیق، چاپ شده به همراه الجوهر النضید، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۳؛ و محمد رضا مظفر، المنطق، ص ۱۴، چاپ سوم: مطبعة النعمان، نجف، ۱۳۸۸ق).
۸. برای نمونه نك: محمد نیشابوری مقرئ، الحدود، تحقیق محمود یزدی، موسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۴ق، ص ۸۸.
۹. سید منیر السید عدنان قطیفی، الرفاد (تقریرات درس خارج اصول آیت الله سیستانی)، مکتب آیت الله سیستانی، قم، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۱.
۱۰. برای نمونه نك: محمد تقی فعالی، درآمدی بر معرفت شناسی دینی، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۷، ص ۱۵۷.
۱۱. نك: حاجی خلیفه، كشف الظنون، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۶.
۱۲. نك: محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ص ۶۴ و عبدالکریم سروش، علم چیست؟ فلسفه چیست؟، ص ۱۴.
۱۳. در روایات و کلام راویان عصر حضور از علم فقه کنونی به علم به حلال و حرام تعبیر شده است؛ برای نمونه نك: احمد برقی، المحاسن، ۱/ ۲۲۹ (المجمع العاسی لاهل البيت، ۱۴۱۳ق) محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴ و ج ۲، ص ۳۰۸ و ج ۱۰، ص ۲۴۹ (دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳).
۱۴. برای نمونه نك: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۶-۱۵۷ و علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۸، (موسسه الرساله، بیروت ۱۴۱۳ق).





۱۵. برای نمونه نک: رجال النجاشی، ص ۵۸.
۱۶. سید محمد سعید طباطبایی حکیم، مصباح المنهاج، کتاب الطهارة، مکتب سماحة آیت الله السید الحکیم، بی جا، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۸۶.
۱۷. برای نمونه نک: مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۳۴۲-۳۴۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۱۸. برای نمونه نک: ملا محسن فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۱، ص ۳۶ (قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۰۱ق)
- و سید محمدباقر صدر، الفتاوی الواضحه، ج ۱، ص ۱۳۲ به بعد (مطبعة الآداب، ۱۹۷۷م).
۱۹. از آن جا که نگارنده در کتاب جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، این تاثیر را به صورت مستند نشان داده است از بیان نمونه خودداری کرده و خوانندگان گرامی را به آن کتاب ارجاع می دهد.
۲۰. برای نمونه نک: سید محمد صدر، فقه الاخلاق، انتشارات جلال الدین، قم، ۱۴۲۷ق، ص ۶.
۲۱. برای نمونه نک: حسن عاملی، معالم الدین، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ق، ص ۲۶.
۲۲. اگر کسی فقه را عهده دار ارائه نظام هم بداند ممکن است ادعا کند که این نظام ها به صورت ساخته و پرداخته در دین وجود دارد - نظیر احکام شرعی - و با تدوین اصول و متولوژی کشف نظام صرفاً آنها را کشف می کنیم و ممکن است گفته شود صرفاً در دین اصول و کلیات نظام وجود دارد و ما باید جزئیات را به آن اضافه کنیم و در قالب نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی خاص متناسب با شرایط زمان و مکانی هر جامعه ای تدوین نماییم - نظیر قانون اساسی یک کشور - از این رو تعبیر «کشف» برای اشاره به دیدگاه اول و تعبیر «ساختن و پرداختن» را برای اشاره به دیدگاه دوم انتخاب کردیم. نظیر این دو دیدگاه یا احتمال درباره نظریه و برنامه وجود دارد.
۲۳. برای نمونه نک: شهید اول، الدروس الشرعية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ق، ۲/۶۵.
۲۴. برای نمونه نک: آخوند خراسانی، کفایة الاصول، آل البیت، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق، ص ۴۶۸.
۲۵. برای نمونه نک: همان جا و سید محمد سرور حسینی بهسودی (تقریرات درس خارج اصول آیت الله خوئی) انتشارات داوری، قم، ۱۴۰۸ق، ۳/۴۵۳.
۲۶. برای نمونه نک: محمد باقر وحید بهبهانی، رساله الاجتهاد و الاخبار، چاپ شده در: الرسائل الاصولیة، موسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی، قم، ۱۴۱۶ق، ص ۱۱۱.
۲۷. نک: سید محمد صدر، ماوراء الفقه، ۱/۷-۸ (دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۳ق) ناگفته نماند که برخی صاحب نظران اطلاعات دیگری را در علم فقه مؤثر دانسته اند برای نمونه نک: «فلسفه فقه در نظر خواهی از دانشوارن»، تقدونظر، ش ۱۲، ص ۸۷-۸۸ و ۱۰۷ و ۱۰۹.
۲۸. در جای دیگری به صورت گذرا برخی از این تفکیک ها را بیان کرده است. نک: «علوم مرتبط با فقه و ماوراء الفقه»، مجله آئینه پژوهش، شماره ۱۰۷-۱۰۸، ص ۷۵-۷۶.